

تأثیر ترجمه نظریه‌های ماکس وبر بر دیدگاه مورخان ایرانی

حمید کرمی پور*

چکیده

ماکس وبر، یکی از مهم‌ترین جامعه‌شناسانی است که تأثیرات زیادی بر محققان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی داشته است. مورخان نیز هم از جنبه روش‌شناسی و هم تبیین رویدادهای تاریخی، از اندیشه‌های وی تأثیر پذیرفته‌اند؛ و با ترجمه آثار وبر به زبان فارسی، دامنه این تأثیرپذیری افزایش یافت.

آن دسته از مورخانی که به تبیین وقایع تاریخی به‌خصوص تاریخ معاصر روی آورده‌اند، با واژه‌هایی از قبیل «تفهم»، «مشروعیت»، «عقلانیت» و نظایر آن که وبر وارد مطالعات جامعه‌شناسی کرد، ارتباط دایمی دارند. میزان اثرپذیری درزمینه مباحثی از قبیل «منشأ و کارکرد دولت» و نیز موضوع انقلاب، وسیع‌تر از مباحث دیگر است. در این مقاله، با رویکردی تحلیلی، ابعاد این تأثیرپذیری به‌طور دقیق و مستند درباره این دو مفهوم بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: پاتومونیا لیزم، سلطانیسم، مشروعیت، دولت.

مقدمه

تحولات گسترده و پی‌درپی دوران معاصر، بر نحوه تبیین و تفسیر رویدادهای تاریخی و سیاسی از سوی مورخان و پژوهشگران علوم اجتماعی، تأثیرات ژرف و گسترده‌ای به‌جا نهاده است. تحولات و تغییرات اجتماعی تاریخ معاصر مورد توجه رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی قرار گرفته و به همین دلیل، اصطلاح «مطالعات بین رشته‌ای» در میان علاقه‌مندان

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران karamipour@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۲، تاریخ پذیرش: ۹۰/۶/۵

مباحث تاریخی، به واژه‌های آشنا تبدیل شده است. ارتباط متقابل تاریخ، جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی اجتماعی، علوم سیاسی و مانند اینها بر غنا و ژرفای این رشته‌ها افزوده است؛ و این رشته‌ها با دادوستد با یکدیگر، نقش برجسته‌ای در تبیین پدیده‌ها ایفا کرده‌اند. در میان این رشته‌ها، تاریخ جایگاه برجسته‌ای به خود اختصاص داده است؛ زیرا بسیاری از محققان علوم اجتماعی در صدد بوده‌اند فرضیه‌ها و مدل‌های تحقیق خود را با کمک پدیده‌ها و تحولات تاریخی بیازمایند. با توجه به این تحول بود که گفته شده است «جبهه‌های پژوهش» همراه تاریخ حرکت می‌کنند. (Goodwin and Skocpol, 1989: V.17, p.489)

حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی تاریخ، نمونه روشن و مشخص تأثیرپذیری متقابل تاریخ و جامعه‌شناسی است. موضوع بررسی در جامعه‌شناسی تاریخ، تغییر یا دگرگونی در جامعه است. اگر با این گفته موافق باشیم که «جامعه، تاریخ است، زیرا دائماً در حال حرکت تاریخ است» (روشه، ۱۳۷۲: ۲)، به اهمیت تاریخ در مهم‌ترین حوزه علوم اجتماعی پی می‌بریم. پس از آنکه جامعه‌شناسان کلاسیک چون آگوست کنت، کارل مارکس، ماکس وبر و امیل دورکهایم، در تئوری‌های خود به‌طور گسترده از آثار مورخان بهره گرفتند و رویدادهای تاریخی را در چهارچوب اندیشه‌ها و فرضیات خود تبیین کردند، جامعه‌شناسی تاریخ به‌عنوان حوزه پژوهشی معتبر، توجه محققان رشته‌های علوم اجتماعی را بیش از پیش به سوی خود معطوف ساخت.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان مکاتب جامعه‌شناسی تاریخی را به دو دسته مارکسیستی و وبری تقسیم کرد (منوچهری، ۱۳۸۰: ۹۲). تحولات سیاسی و اقتصادی برخی از کشورهای جهان، ضمن کاستن از اعتبار تئوری‌های مارکس و مارکسیست‌های پس از وی، بر نزدیکی و حتی پیوستگی منطقی آنها با آرا و اندیشه‌های ماکس وبر گواهی می‌دهد. مورخان و پژوهشگران ایران، به‌خصوص دوران معاصر، در طول چند دهه گذشته، هم از نظر روش‌شناسی و هم از جهت فکری، از نظریه‌های جامعه‌شناسان بزرگ دنیا، تأثیرات ژرفی پذیرفته‌اند. شایان ذکر است که این تأثیرپذیری، بیشتر در مورد آن دسته از مورخان و پژوهشگرانی صادق است که دامنه بررسی‌های خود را از سطح نقل روایات فراتر برده و در صدد بوده‌اند به عمق آنها دست یابند. آنان با مطالعه ملاحظات و تأملات فکری پیشگامان جامعه‌شناسی و شارحان افکارشان، به افق‌های نوین و بارزشی دست یافته‌اند. از آنجا که این دانشمندان به فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف تعلق داشته‌اند، مورخان و دیگر پژوهشگران به‌طور عمده، از طریق ترجمه‌هایی که از متون آنها صورت گرفته است،

از آثارشان استفاده کرده و با واسطه به دستاوردهای فکری آنها دست یافته‌اند. واژه‌ها و اصطلاحاتی که به این شیوه در حوزه بررسی‌های تاریخ معاصر ایران وارد شده، اینک رواج و گسترش فوق‌العاده‌ای یافته است. برخی از این واژه‌ها چون در تاریخ ایران نمونه عینی نداشته و صرفاً به دلیل وجوه مشابه در تاریخ این سرزمین کاربرد داشته‌اند، با همان شکل لاتین به کار رفته‌اند. به یقین ترجمه متون کلاسیک جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصادی و علم سیاست در سده گذشته، ابزار باارزشی در اختیار مورخان و پژوهشگران قرار داد تا رویدادها را با تعمق افزون‌تری تبیین کنند.

پس از آنکه آثار بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی به زبان فارسی ترجمه شد، دامنه تأثیرگذاری اندیشه‌ها و نظریات آنها بر مورخان و محققان تاریخ اجتماعی ایران رو به فزونی نهاد؛ در نتیجه، هم در روش‌شناسی و هم در نگاه پژوهشگران ایرانی، تغییرات و تحولات مهمی در جهت و تبیین وقایع تاریخ به خصوص تاریخ معاصر به وجود آمد. بررسی این تحولات، از جهات متعدد می‌تواند موضوع تحقیق قرار گیرد؛ اما متأسفانه تاکنون به صورت مستقل به این موضوع توجه نشده است.

در این مقاله، در چهارچوب بررسی چند مفهوم کلیدی از اندیشه‌های و بر تأثیرپذیری پژوهشگران تاریخ عصر پهلوی از این جامعه‌شناس آلمانی بررسی شده است.

آثار ماکس وبر، طیف متنوعی از آرا و اندیشه‌ها را شامل می‌شود. این نوشته‌ها، مطالعات روش‌شناختی، انتقادی و فلسفی و نیز آثار تاریخی خاص مانند مطالعه درباره روابط تولیدی و کشاورزی و کارهای مربوط به جامعه‌شناسی را در بر می‌گیرد. با توجه به این گستردگی، برای پرهیز از پراکنده‌گویی، حوزه بحث به دو موضوع یعنی دولت و جنبش‌های اجتماعی محدود شده است. اهمیت این دو موضوع از این جهت است که اسباب تغییرات و تحولات اساسی را در تاریخ چند دهه گذشته ایران فراهم کرده‌اند.

دولت

مفهوم دولت و ساختار آن در بررسی‌های تاریخی و سیاسی همیشه از اهمیت برخوردار بوده و این اهمیت همواره وجوه گوناگونی داشته است. در بررسی ادوار گذشته تاریخ، به خاطر نقش و کارکرد فراگیر حکومت و حاکم و تأثیر گسترده آن بر تمامی ابعاد جامعه و زندگی انسان‌ها، مطالعه ویژگی‌ها و ماهیت دولت ضرورتی، روشن و بدیهی بوده است. اگرچه دولت در جوامع غربی به نفع جامعه مدنی بسیاری از امتیازات خود را از دست داده

است، در این جوامع نیز همچنان برای برخی از محققان موضوع مهمی برای بررسی و پژوهش به حساب می‌آید.

اما در جوامع شرقی، حکومت بسیاری از کارکردهای پیشین خود را همچنان حفظ کرده و نفوذ فرهنگ سیاسی غرب و شیوه‌های دموکراتیک آن اگرچه تغییراتی در سطوح خارجی آن ایجاد کرده است، ماهیت آن در بیشتر این جوامع، همسانی‌های زیادی با ادوار گذشته دارد. در این جوامع، کارگزاران سیاسی و در رأس آنها حاکمان همچنان نقش برتر خود را در تحولات جامعه و حتی در سرنوشت افراد ایفا می‌کنند.

پیش از بحث درباره علل تفاوت کارکرد دولت قدیم و جدید، ارائه تعریفی از این واژه که صاحب‌نظران روی آن اتفاق نظر داشته باشند، ضروری به نظر می‌رسد. علی‌رغم تعریف‌های گوناگون از دولت می‌توان آن را چنین تعریف کرد: «قدرت عمومی مستمر و متداوم که مشتمل بر مناصب و نقش‌های مختلف و حاصل امریت و اقتدار است» (وینسنت، ۱۳۷۱: ۲۰) درباره ماهیت و منشأ دولت، دو نظریه، اعتبار فراوانی دارد: ۱. نظریه دولت به‌عنوان پدیده‌ای ارگانیکی، ۲. نظریه دولت به‌عنوان پدیده‌ای مکانیکی. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۸۸)

نظریه اول، از ظهور اولین متفکران سیاسی در یونان تا دوره رنسانس رایج بود؛ نظریه دوم هم از رنسانس تا روزگار کنونی در بسیاری از جوامع نوین حاکم است.

در نظریه ارگانیکی، تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های افلاطون، ارسطو، بطلمیوس و نوافلاطونی‌ها، جهان بسته و مسقف و انسان مقهور طبیعت پنداشته می‌شد؛ همچنین دولت بر انسان حاکم بود و وظیفه اصلاح و تربیت افراد را به‌عهده داشت. پایان قرون وسطی و آغاز رنسانس، بسیاری از پندارهای پیشین را متزلزل ساخت. یکی از نکاتی که در این میان سخت دستخوش تغییر شد، تبدیل اندیشه دولت ارگانیکی به دولت مکانیکی بود. بر این اساس، دولت پدیده‌ای محصول اراده انسانی تصور می‌شد که افراد جامعه آن را برحسب مصلحت خود ایجاد کرده‌اند. با این فرض، جنبه یا جنبه‌های قدسی از دولت زدوده شد و به‌عنوان ابزار در خدمت انسان قرار گرفت و این اصل کهن را که انسان باید در خدمت دولت باشد، برای همیشه به کناری نهاد. (همان، ص ۱۷)

اگرچه ارنست کاسیرر ریشه این تحول را در نوع برداشت و تلقی یونانیان از طبیعت جست‌وجو می‌کند (کاسیرر، ۱۳۶۲: ۷۱-۷۲)، تصور دولت مکانیکی تنها در عصر رنسانس شکل گرفت. در طی چند سده، متفکرانی چون «ماکیاولی»، «بُدن»، «هابز»، «لاک»، «روسو»، با بحث‌های علمی به این مفهوم عمق بخشیدند و به این ترتیب، مبانی نظری دولت مدرن را فراهم آوردند.

البته این تحول به سادگی رخ نمود، بلکه در نتیجه ورود عناصر و عوامل جدید چون بورژوازی، طبقه متوسط جدید و بوروکراسی شکل گرفت. این بازیگران قدرتمند، تا زمانی که حقوق تعهدات و وظایف سیاسی به طور عمیق به سنت‌های نظام فئودالی وابسته بود از انجام وظایف خود ناتوان بودند؛ بنابراین، شرط دوام و پایداری آنها، از بین بردن این سنت‌ها بود (هله، ۱۳۶۹: ۶۷). سنت نظام فئودالی، در نتیجه عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، قدرت خود را به تدریج از دست داد. جنبش اصلاح دین، قدرت گرفتن پادشاهان، گسترش روابط اقتصادی و بازاری و پایان نزاع میان دین و دولت، از جمله عواملی است که پایان عصر قدیم تلقی شده است.

چنان‌که می‌دانیم دولت‌های مدرن در اروپا، نخست در قالب دولت‌های مطلقه ظاهر شدند. یعنی این تحول در فاصله از بین رفتن فئودالیته و شکل گرفتن سرمایه‌داری رخ داد؛ و به مدت ۲۰۰ سال، دولت‌های مقتدری در اروپا شکل گرفت که به عقیده اندرو وینسنت، این ویژگی‌ها را داشت: «نظریه حاکمیت کامل و مطلق در قانونگذاری، نظریه ماکلیت، نظریه حق الهی، مصلحت دولت و نظریه شخصیت» (وینسنت، ۱۳۷۱: ۸۴). مهم‌ترین نتایجی که جامعه غرب از حاکمیت دولت‌های مطلقه به دست آورد، عبارت بود از: ایجاد بوروکراسی عقلانی، حذف طبقات فئودالی، ایجاد ارتش ملی، تأمین امنیت و انباشت سرمایه. این دستاوردها در مرحله بعد در اختیار طبقه بورژوازی و دولت لیبرالی قرار گرفت.

فرایند تحول دولت در مغرب زمین به‌ویژه شکل‌گیری دولت جدید و نتایج آن، علاقه و توجه وبر را به خود معطوف ساخت؛ اما وی برای بررسی موشکافانه دولت مدرن، نیازمند تعمیق در تاریخ تحول دولت در تاریخ گذشته غرب و شرق بود. همچنان‌که کارل مانهایم گفته است:

کل کار ماکس وبر بر محور این پرسش دور می‌زند که کدام یک از عوامل اجتماعی معقولیت تمدن غرب را پدید آورده‌اند. (به نقل از کوزر، ۱۳۸۳: ۳۰)

برای درک آرای وبر درباره دولت و به‌خصوص مفهوم «اقتدار»، باید به تقسیم‌بندی او از سه نوع اقتدار اشاره کرد. به نظر این جامعه‌شناس، اقتدار به سه نوع تقسیم می‌شود: عقلانی، سنتی و کراماتی یا فرهی (کاریزماتیک). اقتدار عقلانی بر اعتقاد به قانونیت کسانی مبتنی است که سلطه را اعمال می‌کنند. اقتدار سنتی مبتنی بر اعتقاد به مشروعیت قدرت کسانی است که بنا به سنت، مأمور اعمال اقتدارند. اقتدار کراماتی مبتنی بر فداکاری غیرعادی برای کسی است که تقدس یا نیروی قهرمانانه‌اش، اطاعت و فداکاری گسترده‌ای را در میان مریدان آنها برمی‌انگیزد. (آرون، ۱۳۶۳: ۲۱۰)

وبر در توضیح بیشتر مفهوم سلطه و اقتدار، به واژه مشروعیت متوسل می‌شود. او معیار و میزان پذیرش قدرت یک گروه را میل درونی حکومت‌شوندگان و معانی مشروعیت را پذیرش قلبی نمایندگان قدرت از سوی مردم می‌داند.

نباید سیادت را به‌عنوان هر شیوه‌ای از اعمال «قدرت» یا «نفوذ» بر دیگران انگاشت، [بلکه] معیار مناسبات واقعی سیادت، حداقل میل به اطاعت است؛ بنابراین، نفع - مبتنی بر انگیزه‌های بیرونی با پذیرش حقیقی - در اطاعت است. (وبر، ۱۳۷۴: ۲۶۹)

در مورد هر کدام از این سه نمونه، شرط دوام آنها به‌نظر وی مشروعیت فوق است (فروند، ۱۳۶۲: ۲۴۰). تا پیش از زمان ماکس وبر، هیچ‌یک از اندیشمندان سیاسی، مفهوم مشروعیت را به‌طور جدی مطرح نداشت؛ تنها او بود که میان سلطه و مشروعیت، رابطه عمیق و ناگسستگی برقرار کرد. به‌نظر وبر همه روابط سلطه‌آمیز، مستلزم میزانی، ولو اندک، از میل و اراده و تبعیت و اطاعت از جانب فرمانبران است؛ زیرا بدون رضایت فرمانبران، هیچ سلطه‌ای نمی‌تواند موجد یک نظام سیاسی پیوسته و پایدار شود. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۵۵)

سلطه سنتی برمبنای تفسیر و تشریح وبر، بنا به علل مختلف، از جمله ظهور شرایط جدید و عدم تطابق این ساختار با واقعیت‌های جدید، به‌ناچار جای خود را به بدیل خود یعنی دولت مدرن می‌دهد. وبر سلطه سنتی را موشکافی می‌کند و با تفکیک وجوه مختلف آن، درصد اثبات این نکته است که نهادهای سیاسی به‌ظاهر یکنواخت، وجوه متفاوتی دارند. او انواع سلطه سنتی را به‌این ترتیب تقسیم می‌کند: ۱. پیرسالاری (Germotocracy)، ۲. پدرشاهی (Patriarchilism) ۳. پاتریمونیالیسم (Patrimonialism) ۴. سلطانیسم (Sultanism). (وبر، ۱۳۷۴: ۳۲۹)

این اشکال سلطه سنتی، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند:

«ژنتوکراسی» یا «پیرسالاری» و «پاتریارکالیسم» یا «پدرشاهی»، مبین نظامی هستند که در آن قدرت به مسن‌ترین فرد می‌رسد. البته دلیل این امتیاز، گذشته از کبر سن، آگاهی و دانش این سالخورده‌گان از سنت گذشتگان است. در نظام پدرشاهی، قدرت به‌صورت موروثی و در درون یک خانواده استمرار می‌یابد. حفظ سنت و موارث اعتقادی و فرهنگی در این نظام، اهمیت فراوانی دارد. نظام‌های پیرسالاری و پدرشاهی در فرهنگ‌هایی رواج داشت که در آن، سنت‌های فرهنگی سیطره همه جانبه‌ای بر جنبه‌های مختلف زندگی مردم داشت.

نظام پاتریمونیالیسم، شکل توسعه‌یافته نظام پدرشاهی است. این گسترش، به‌واسطه افزایش نقش‌ها و وظایف دیوانی و توسعه اقتصادی به‌همراه افزایش فساد حاصل

می شود (همان). اندیشه‌ها و نظریات وبر در مورد اشکال سلطه یا اقتدار سنتی مورد توجه پژوهشگران تاریخ معاصر ایران قرار گرفته است؛ و برخی آن را قابل انطباق با دولت‌های قدیم ایران می‌دانند:

«پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان مسلط در ایران پیش از ظهور فشارها و نفوذ تجدد غربی بود. این گفتمان همچون گفتمان‌های دیگر مرکب از عناصر مختلف و متعددی بوده است که از آن جمله باید نظریه شاهی ایرانی، نظریه سیاسی شیعه به تغییر دوران صفویه، شیوه خاص استبداد دوران قاجار و پدرسالاری قبیله‌ای را نام برد. پاتریمونیالیسم سنتی ایران به‌طور کلی بر اقتدار و اطاعت مطلقه، پدرسالاری سیاسی، قداست دولت و رابطه مستمر آن با خدا، رابطه میان حکام و علمای دین و ساختار قدرت عمودی یک‌جانبه و غیرمشارکتی و غیررقابتی تأکید می‌گذاشت.» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۵)

پاتریمونیالیسم، سرداران و حاکمان خود سر را مطیع و منقاد می‌سازد؛ و این موفقیت نه‌تنها با کمک نیروهای نظامی بلکه با استفاده از دیوانسالاری نسبتاً قوی صورت می‌گیرد. در تاریخ ایران، نظام دیوانسالاری ماهیت طبقاتی نداشت اما در اروپا و به‌خصوص روسیه دیوانسالاران از میان مالکان بودند. (وبر، ۱۳۷۶: ۱۰۴)

پاتریمونیالیسم به نوع خاصی از مدل سیاسی اطلاق نمی‌شود؛ بنابراین نمی‌توان نمونه عینی تاریخی برای آن در نظر گرفت. این نظام، شکلی از اقتدار سیاسی سنتی است که به‌وسیله یک خانواده سلطنتی اعمال می‌شود. چنین می‌نماید که وبر فئودالیسم را نوعی حاکمیت سیاسی سنتی مربوط به غرب و پاتریمونیالیسم را از ویژگی‌های اقتداری سنت در شرق می‌دانسته است.

در نظام اداری پاتریمونیال، میان دو حوزه «خصوصی» و «عمومی» تفکیک و تمایز مشخصی دیده نمی‌شود؛ و – همچنان‌که عنوان شد – این ساختار با نظام‌هایی که دیوانسالاری‌های عقلانی دارند، متمایز است. در سلطه پاتریمونیال، حاکم یا حکمران، اعضای شبکه دیوانسالاری و نظامی خود را از میان نزدیکان و نوکران خود انتخاب می‌کند. البته در بعضی از چنین نظام‌هایی، دیوانسالاری پیشرفته‌ای که شباهت‌هایی با نظام‌های اداری عقلایی دوران معاصر دارد، شکل می‌گیرد (فروند، ۱۳۶۲: ۲۵۲)؛ اما ماهیت شخصی چنین سازمان‌هایی امکان تغییر ماهیت آنها به نهادهای عقلایی را نمی‌دهد.

ولی نظام‌هایی پاتریمونیالیسم در مقایسه با فئودالیسم انعطاف بیشتری در جهت تحرک اجتماعی و کسب ثروت برای مردم از خود نشان می‌دهند. حاکمان چنین نظام‌هایی، قدرت

بی‌چون و چرایی در صحنه‌های اقتصادی و اجتماعی دارند. پاتریمونالیسم با عقلایی کردن امور مالی، برخی شباهت‌ها را با سازمان بوروکراتیک از خود نشان می‌دهد. (وبر، ۱۳۷۴: ۳۵۱)

در چنین نظام‌هایی از یک سو گروه‌ها و سازمان‌های اقتصادی رقابت می‌کنند. و از سوی دیگر، به دلیل قدرت فائز حاکم در صحنه اقتصادی و اجتماعی، تنها فرصت فعالیت برای سرمایه‌داری تجاری یا دلایل صفت فراهم می‌شود (حجاریان، ۱۳۷۴: ۴۵). نظام‌های پاتریمونالیسم در دوران معاصر، پس از مواجهه با امواج نوگرایی و مشارکت سیاسی در دنیا به منظور انطباق با شرایط جدید، برخی از جنبه‌های دولت مدرن را پذیرا شدند تا از عوارض مخالفت با مدرنیته در امان بمانند؛ اما از آنجا که پذیرش کامل اقتضات جدید، ماهیت سیاسی آنها را دچار نیستی و فنا می‌ساخت، تنها به اخذ مظاهر و اشکال ظاهری آن بسنده کردند.

از ترکیب پاتریمونالیسم با برخی از وجوه مدرن جدید، نظام نئوپاتریمونالیسم یا به تعبیر وبر، سلطانیسم به وجود آمد. (وبر، ۱۳۷۴: ۲۸)

این الگو با پاتریمونالیسم تفاوت اساسی و ماهوی ندارد؛ اما در دو ویژگی متفاوت از آن است: نخست، تلاش آن برای ایجاد یا انتساب خود به منبع یا منابع جدید مشروعیت؛ دوم، تلاش برای تأمین منبع یا منابع پشتیبانی و حفظ قدرت. در نظام‌های نئوپاتریمونالی یا سلطانیسم، به علت محرومیت از مشروعیت یا اعتقاد قلبی مردم به آنها، کوشش‌هایی برای تحصیل منابع مشروعیت‌ساز به طور جدی صورت می‌گیرد. از جمله اقداماتی که در این زمینه صورت می‌گیرد، ایجاد رابطه «کلاسیکالیستی» (علمداری، ۱۳۷۱: ۱۳ - ۱۰). یا رعیت‌پروری و حامی‌پروری است. در این مناسبات، حامی از جنبه‌های گوناگون از پیرو پشتیبانی به عمل می‌آورد؛ کارگزار یا صاحب‌منصب به عنوان زیردست به حامی خود کمک می‌کند و در مقابل منافع اقتصادی و سیاسی به دست می‌آورد. در شبکه کلاسیکالیسم، طیف وسیعی از گروه‌ها، احزاب، اتحادیه‌ها، و قبایل نظایر آنها وجود دارد. در واقع، روابط فوق، یادگار مناسبات پاتریمونالی است که در شرایط جدید به شکل دیگر خود را نشان داده است (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۹۱). دولت و حکومت‌های سنتی - چنان‌که عنوان شد - در برخورد با نظام‌های سیاسی دموکراتیک، هم کارآیی خود را از دست دادند و هم به فقدان مشروعیت خود واقف شدند. اما برای فایز آمدن بر این مشکلات، راه‌حل‌های ریشه‌ای دنبال نشد و به برقراری نهادهای ظاهری دموکراتیک و کسب مشروعیت از طریق مریدپروری بسنده شد.

استمرار ساختار سنتی جوامع شرقی در طول زمان‌های مختلف، مورد توجه برخی از پژوهشگران قرار گرفته است و از این‌رو، در پژوهش‌های خود درصدد کشف ابعاد

مختلف آن برآمده‌اند. آنان نظام سیاسی سلطانیسم را شکل کامل‌تر پاتریمونالیسم می‌دانند. یکی از این محققان، هانتینگتون است که ویژگی‌های سیاسی جوامع شرقی را کانون پژوهش‌های خود ساخته است. او بر این نکته تأکید می‌کند که خصوصیت اصلی سلطانیسم یا نظام سنتی نئوپاتریمونالیسم در متمرکزبودن قدرت در شخص فرمانروا، رهبر یا پادشاه است. قدرت، ثروت و موفقیت بسیاری از افراد در این نظام، به رهبر یا دسترسی به رهبر و یا مجموعه رهبری وابسته است. هانتینگتون رژیم سلطنتی پهلوی را نمونه روشن و مشخص مدل سلطانیسم وبری و خصوصیت این دولت را حامی‌پروری و فساد می‌داند. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۲۴)

یکی از مهم‌ترین اهداف جنبش مشروطیت، پایان‌دادن به ساختار و روابط سیاسی پاتریمونالی و برقراری دولت مدرن که پاسخگوی مطالبات مردم باشد، بود؛ اما به علل مختلف نه تنها این آرزو تحقق نیافت، بلکه با کودتای اسفند ۱۲۹۹، شکل مدرن پاتریمونالی - یعنی دولت سلطانیسم یا نئوپاتریمونالی - در ایران به وجود آمد که در نتیجه آن، تمه مشروطیت هم از بین رفت و جز مجلس فرمایشی چیزی از آن به جا نماند.

مورخان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران، به علل جنبش مشروطیت و ناکامی آن توجه کرده‌اند. عبدالهادی حائری - یکی از پژوهشگران حوزه تاریخ معاصر ایران - در بررسی علل شکست این رویداد، از نظریه ماکس وبر درباره «شرایط ظهور جامعه عقلانی» یاری جسته است. حائری معتقد است که شرایط زمانی ایران برای مشروطیت آمادگی نداشت. او با ارجاع به یکی از آثار وبر شرایط لازم برای پدیدآمدن فرایند نوسازی یا مشروطیت را چنین برمی‌شمارد: انحصار وسایل تسلط و حکمفرمایی و امور اداری که براساس یک سیستم دائمی مالیاتی به وجود آید و نیز مبتنی بر یک نیروی نظامی باشد، همچنین، وجود یک دستگاه اداری معقول برای تحقق چنین جامعه‌ای ضروری است. حائری با توصیف جامعه ایران در آستانه مشروطیت و با استناد به آنچه در مورد شرایط تحقق جوامع نوین گفته است، مشروطیت را در ایران زودهنگام می‌داند. (حائری، ۱۳۶۴: ۱۵ - ۱۴)

در دوران سلطنت شانزده ساله رضاشاه (۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ه.ش)، اقدامات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای در جهت تبدیل ایران به یک کشور مدرن صورت گرفت. رضاشاه با تکیه بر سه رکن جدید - ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و حمایت دربار - قدرت خود را تثبیت کرد. وی با بهره‌گیری از این امتیازات، بر تمامی مملکت تسلط یافت و درصدد بود تا با اقدامات اصلاحی شتابان، ایران را به کشوری مدرن تبدیل کند. به‌رغم این تلاش، سیاست

دموکراتیزه کردن کشور نه تنها به اجرا در نیامد، بلکه نماد مشروطیت - یعنی مجلس - با اقدامات مستبدانه، به نهادی فرمایشی و بی کفایت تبدیل شد. در این زمان، بساط روزنامه‌های مستقل برچیده و فعالیت احزاب ممنوع شد؛ حتی برخی از دوستان و یاران پیشین رضاشاه، قربانی سوءظن وی شدند، یا به زندان افتادند یا جان باختند. ویژگی‌های دولت رضاشاه، ترکیبی از کارکردهای دولت مدرن و پاتریمونیال بود؛ به عبارتی، میراث سیاسی وی را می‌توان در قالب سلطانیسم بررسی کرد.

در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی (۱۳۵۷ - ۱۳۲۰ ه.ش) نیز این دو جریان، یعنی نوگرایی اقتصادی و فرهنگی و اقدامات استبدادی، به موازات هم پیش می‌رفت. البته ۱۲ سال نخست حکومت وی، از این قاعده مستثنی است؛ زیرا اشغال ایران از سوی متفقین، بی‌تجربگی شاه جوان و فعالیت گروه‌های اجتماعی و سیاسی، اجازه اعمال سیاست‌های اقتدارگرایانه را از وی سلب کرده بود.

خصوصیات سیاسی دوران پهلوی اول و دوم، موضوع بررسی‌ها و تحقیق‌های گوناگون قرار گرفته است؛ از این رو، بیش از این درباره آن بحث نخواهد شد و بر جنبه‌هایی از کارکرد سلطنت پهلوی که نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی وبری، آنها را از شاخصه‌های مهم سلطانیسم تأکید می‌شود.

یکی از ویژگی‌های شناخته شده نظام سلطانیسم، «شخصی بودن قدرت» است؛ یعنی قدرت سیاسی و ابزارهای اعمال آن در اختیار رهبر یا پادشاه است و وی از طریق دستگاه نظامی و دیوانسالارانه خود آن را در تمامی نهادهای جامعه اعمال می‌کند. این خصیصه در دوره پهلوی اول و دوم کاملاً مشهود بود. محمدرضا پهلوی، مانند پدرش، خود را همچون پادشاهان ایران باستان تصور می‌کرد. و بر همین اساس، همیشه در مراسم رسمی این گفته را تکرار می‌کرد که در برابر تاریخ، با ایران به عنوان فرمانده شاهنشاهی ابدی پیمان می‌بندد که همیشه هم پادشاه و هم معلم و مرشد باشد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۵ - ۱۴؛ زونیس، ۱۳۶۵: ۱۶۴). او در طول دوران سلطنت، به تدریج نهادهای قانونی را به ابزار سیاسی خود تبدیل و امکان فعالیت واقعی و آزادانه احزاب و مطبوعات را سلب کرد و افراد مطیع و متقاد را در رأس امور قرار داد.

ویژگی دوم نظام سلطانیسم پهلوی اول و دوم، تبدیل ارتش و نیروهای امنیتی به نهادهایی بود که فقط در برابر شاه مسئول و پاسخگو باشند. محمدرضا پهلوی از استقلال شخصیت افسران بلندمرتبه ارتش بیمناک بود؛ به همین دلیل، با بازنشستگی پیش از موعد و

ارتقا و جابه‌جایی بسیاری از آنها در طول زمامداری خود، در صدد نظارت دقیق بر آنها بود. (قره‌باغی، ۱۳۶۵: ۶۵ - ۶۰)

از دیگر ویژگی‌های نظام سلطانیسم که در دولت پهلوی به‌طور برجسته‌ای دیده می‌شود، می‌توان از دیوانسالاری وفادار به شاه، سطح پایین نهادمندی سیاسی، فضای بسته سیاسی، روابط غیررسمی قدرت، حامی پروری و از این قبیل یاد کرد.

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، زمینه ایجاد سلطانیسم را در ایران فراهم آورد. این نظام سیاسی - چنان‌که عنوان شد - ترکیبی از ساختار سلطنتی ایرانی و شیوه‌های مدرن مملکت‌داری است. این کودتا با کمک هنگ قزاق‌ها صورت گرفت که در چهارچوب ایران آن روزگار، نیروی مدرنی به حساب می‌آمد. همچنین، حمایت دولت انگلیس از این کودتا، نقش سیاست‌های بین‌المللی را در تحولات سیاسی ایران به‌نمایش می‌گذارد که البته تا پیش از این در تاریخ ایران بی سابقه بود (منوچهری، ۱۳۷۶: ۱۸ - ۹). حمایت بسیاری از گروه‌های شهری یا به اصطلاح طبقه متوسط نیز ویژگی جدیدی بود که پیش از این در تاریخ ایران وجود نداشت.

هم رضاشاه و هم محمدرضاشاه با اندکی تفاوت در بهره‌گیری از پشتیبانی قدرت‌های خارجی در ایجاد طبقات متوسط و کسب حمایت آنها و تکیه بر نیروهای نظامی وجوه مشترک فراوانی داشتند، اما مهم‌ترین جنبه سیاسی حکومت این دو، معیارهای شخصی حکومت آنها و عدم اطمینان به دیگر گروه‌ها و حتی افراد مورد اعتمادشان بود. مخبرالسلطنه هدایت که سال‌ها نخست‌وزیر رضا شاه بود، در این زمینه چنین گزارش کرده است:

رضاشاه برای هیچ‌کس امنیت قائل نیست. شاه به احدی به‌جز چاکران و چاپلوسان رحم نمی‌کند. او مخالفان خود را با حربه‌های مختلف از میان برداشت یا به خانه‌نشینی و تبعید ناچار ساخت. (هدایت، ۱۳۶۳: ۴۰۳)

در سرتاسر دوره پهلوی، تلاش گسترده‌ای صورت گرفت تا دوام حیات ارتش درگرو اراده و خواست شاه تصور شود. زیرا این پدر و پسر به‌خوبی به این نکته وقوف داشتند که وجود ارتشی مستقل و وفادار به مصالح ملی، با آرزوهای آنها مطابق نیست. در این زمان، از نیروهای نظامی به‌صورت محدود در پست‌های نظامی استفاده می‌شد؛ برای مثال، در دوره رضاخان، فقط از فریدون جم به‌عنوان تنها نخست‌وزیر یاد شده است و در دوره محمدرضا پهلوی، فضل‌الله زاهدی و شریف‌امامی و رزم‌آرا فقط در مواقع بحرانی به نخست‌وزیری رسیدند. البته نخست‌وزیری رزم‌آرا به خواست و اراده او نبود. هالیدی این وضعیت را مختص دیکتاتوری در ایران می‌داند. به نظر او، در بیشتر نظام‌های دیکتاتوری، پادشاهان یا

رهبران، نماینده نظامیان هستند، اما در ایران، برعکس، شاه بر نظامیان تسلط داشته است. (هالیدی، ۱۳۵۸: ۵۹)

تسلط بر ارتش و نیروهای نظامی در عصر پهلوی، صرفاً از طریق زور به دست نیامد؛ بلکه این روند در نتیجه واگذاری امتیازها و پاداش‌های گوناگون و گسترده به آنها صورت گرفت. بخشی از این امتیازات عبارت بود از پرداخت حقوق‌های کلان، مستمری‌های مکفی، سفرهای مکرر به خارج از کشور، امکانات پیشرفت بهداشتی، مسکن مناسب و ارزان. (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۳۹۹)

در پی این توجه به ارتش، این نهاد مطیع سلطنت شد و علایق و منابع خود را از مصالح ملت جدا ساخت. این ویژگی، با آنچه ماکس وبر درباره ارتش‌های پاتریمونیال گفته است، مطابقت دارد:

اینکه تا چه حد یک قشون ماهیت «پاتریمونیال» دارد، یعنی لشکر صرفاً شخص حکمران بوده و حتی در مقابل با هم‌قبیله‌ای وی در اختیار وی باشند، محکی صرفاً اقتصادی دارد؛ یعنی تجهیز و تغذیه قشون از ذخایر و منابع حکمران، هر قدر گسترده‌تر و کامل‌تر باشد، به همان نسبت ارتش پاتریمونیال بدون قید و شرط در اختیار سرور قرار دارد. در این صورت، این ارتش بدون حکمران قادر به هیچ عملی نیست و حیات نظامی آن متکی به او و سازمان بوروکراتیک غیرنظامی آن است (وبر، ۱۳۷۴: ۳۵۸)

اشتقاق رضاشاه و محمدرضا پهلوی، به تسلط کامل بر ارتش محدود نبود، بلکه - چنان‌که عنوان شد - تمامی ارکان و جنبه‌های مهم جامعه در معرض این نظارت دقیق و گسترده قرار داشتند. پس از دستیابی دولت ایران به نفت و افزایش ثروت آن، رضاشاه و به‌خصوص محمدرضا پهلوی در اعمال سیاست‌های داخلی و حتی خارجی اعتماد به نفس بیشتری به دست آوردند.

در دوره زمامداری محمدرضا پهلوی، دامنه سیطره او بر جنبه‌های مختلف حیات سیاسی و اقتصادی کشور افزون‌تر شد و دولت او کاملاً شکل شخصی به خود گرفت. این ویژگی سبب شد تا هنگام بررسی علل سقوط پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی، تمرکز و توجه ویژه‌ای به ساختار دولت و کارکرد آن صورت گیرد. از آنجا که مهم‌ترین و با ارزش‌ترین کالای صادراتی کشور - یعنی نفت - و درآمد آن در اختیار دولت قرار داشت، نقش و تأثیر آن در جنبه‌های مختلف اقتصادی تعیین‌کننده بود. سایه دولت بر همه فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، و فرهنگی چنان سنگینی می‌کرد که حتی تصور انجام هر اقدام مستقلی در این زمینه دشوار می‌نمود.

البته حتی در آن زمان، برای تحلیل گران سیاسی معلوم بود که ادامه این وضعیت در بلندمدت سلطنت محمدرضا پهلوی را در موقعیت خطرناکی قرار خواهد داد؛ زیرا تمرکز همه اختیارات در دست یک نفر، مسئولیت تمامی نارسایی‌ها و مشکلات را متوجه او می‌کرد. به همین جهت، در اواخر سلطنت محمدرضا حتی توده‌های مردم او را مسبب اصلی همه ناکامی‌ها و مصیبت‌های کشور می‌دانستند.

بحران مشروعیت، از مهم‌ترین مشکلات دستگاه پهلوی بود. در تحلیل تاریخ معاصر ایران، واژه «مشروعیت» کاربرد فراوانی در میان مورخان و پژوهشگران داشته است و دارد. شایان ذکر است که «مشروعیت» (legitimacy) از واژه‌های کلیدی ماکس وبر در تحلیل دولت‌های قدیم و جدید است؛ و - چنان‌که عنوان شد - معنای این واژه، آن‌گونه که این جامعه‌شناس توضیح داده، پذیرش قلبی حاکمان و حکومتگران است. یکی از محققان تاریخ معاصر ایران، براساس تأملات ماکس وبر پیرامون این اصطلاح، حکومت‌های ایران به‌خصوص دوران معاصر را مبتنی بر «فره ایزدی» می‌داند که مشروعیت خود را در نتیجه زور و اقتدار به‌دست آورده‌اند نه رضایت مردم. (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۰ - ۱۴)

جنبش‌های اجتماعی

یکی از عواملی که باعث شد اندیشه‌های ماکس وبر در میان پژوهشگران تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، به‌ویژه در چند دهه گذشته، مورد توجه قرار گیرد، وقوع رویدادهای سیاسی بزرگ و شگفت‌انگیزی چون سقوط دولت پهلوی و نیز ویژگی‌های رهبری امام خمینی در جریان رهبری مبارزات مردم مسلمان ایران علیه سلطنت محمدرضا پهلوی بود. آنچه وبر درباره چگونگی وقوع جنبش یا انقلاب و نقش رهبری کارزماتیک در این زمینه گفته است، وجوه اشتراک فراوانی با رخداد‌های انقلاب اسلامی دارد.

پیش از توضیح آرا و اندیشه‌های وبر در این زمینه، ارائه مختصری در مورد روش‌شناسی وی پیرامون انگیزه کنش انسان‌ها در عرصه اجتماعی ضروری می‌نماید. هر پژوهشگر علوم اجتماعی، در فرآیند تحقیق خود، از یک اسلوب روش‌شناختی و منطق استدلالی پیروی می‌کند و برای اینکه بتواند از این منطق پیروی کند، به تدوین آن در چهارچوب یک رشته روش‌ها و نظریه‌ها نیاز دارد (معینی علمداری، ۱۳۸۵: ۱۰). وبر در بررسی نظریه کنش و انواع سلطه، به این اصل اعتقاد داشت. او پیش از پرداختن به موضوع انسان‌های کنشگر، بر مفهوم «معانی ذهنی» و نیز بر نقش آن در هدایت کنش‌های انسانی در چهارچوب زمینه‌های

تاریخی - اجتماعی تأکید داشت. وبر معتقد بود که رفتارهایی که در چهارچوب چنین معنایی نباشد، موضوع جامعه‌شناسی نخواهد بود. (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۰۰-۲۹۹)

از نظر وبر، تعهد اجتماعی به نوعی نظام عقیدتی، منشأ رفتار جمعی است. به نظر او گروه‌های اجتماعی، خود را به تعاریفی کلی از خود و جهان متعهد می‌کنند و می‌کوشند جهان خود را براساس این تعاریف تغییر دهند، بنابراین، برای فهم جنبش‌های اجتماعی باید این تعاریف را شناخت. از نظر وبر، فهم رفتارهای اجتماعی، نیازمند «تفهم» معنایی است که بازیگران اجتماعی از اعمال خود در نظر دارند. رفتارهای اجتماعی در جهت معانی خاصی صورت می‌گیرند و برای آن رفتارها شناخت وجه معنا و ارزش ضرورت دارد (بشیریه، الف ۱۳۷۴: ۵۷)

تا پیش از وبر، جامعه‌شناسان کنش‌های انسان را با استناد به معرفت‌های ناظران کنش می‌سنجیدند؛ اما در نتیجه اندیشه‌ها و نظریات او، درک و تفهم معنایی که فاعل کنش برای رفتار خود می‌پذیرد، جای مهمی در مطالعات جامعه‌شناسی پیدا کرده است. منظور وبر البته عبارت از هر معنایی است که هر فاعل به رفتار خویش می‌دهد. (آرون، ۱۳۶۳: ۲۱۲)

ماکس وبر کنش‌های انسان‌ها را به چهار نوع تقسیم می‌کند: کنش انفعالی عقلانی معطوف به هدف، کنش عقلانی معطوف به ارزش، کنش انفعالی یا عاطفی، و بالأخره کنش سنتی. کنش عقلانی معطوف به هدف، مانند کنش مهندسی است که پلی را می‌سازد. در این رفتار، فاعل کنش، هدف روشنی در نظر دارد و همه وسایل را برای رسیدن به آن به کار می‌گیرد. در اینجا وبر عقلانی بودن نسبت به هدف را بیشتر به شناخت‌های فاعل کنش مربوط می‌داند نه ناظر کنش. کنش عقلانی معطوف به ارزش، نظیر کنش ناخدایی است که همراه کشتی‌اش به غرق شدن در دریا تن می‌دهد. در اینجا فاعل کنش، با پذیرش خطرهای به‌نحوی عقلانی رفتار می‌کند تا به تصویری که از افتخار دارد، وفادار بماند. اما کنشی که به‌طور بی‌واسطه ناشی از حال وجدانی یا خلق فاعل است، کنش انفعالی یا عاطفی نامیده می‌شود؛ مانند سیلی‌ای که مادر به دلیل غیرقابل تحمل بودن رفتار کودک به صورت او می‌زند. ولی فاعل کنش سنتی، برای عمل سنتی خود نیازی به تصور یک هدف، یا درک یک ارزش، یا احساس یک عاطفه ندارد؛ بلکه فقط به انگیزه بازتاب‌هایی که بر اثر ممارست‌های طولانی در او ریشه دوانیده عمل می‌کند. (همان، ص ۲۱۲)

این تقسیم‌بندی، چشم‌انداز گسترده‌ای برای محققان علوم اجتماعی گشود تا رفتارهای فرهنگی، دینی و سیاسی را با تعمق بیشتری بررسی کنند. و خود را از نفوذ تحلیل‌های

اثبات گرایانه رهایی بخشند. جامعه‌شناسی تفهیمی وبری، به این ترتیب، امکان جدیدی برای مورخان و دیگر پژوهندگان علوم اجتماعی فراهم آورد تا کنش‌های مختلف انسان‌ها را در جوامع گوناگون را تحت تأثیر دیدگاه‌های تجربی مورد نقد و بررسی قرار دهد. وبر برعکس مارکس، بر این اعتقاد بود که تجارب بهره‌کشی بشری «فی‌نفسه نیروهای علی نیستند» (طاعتی، ۱۳۷۵: ۲۵۸)؛ زیرا او عقیده داشت که تجارب بشری تنها در بستر اندیشه‌های رایج در جامعه معنا دارند و این تجارب تحت تأثیر دین، نظام‌های عقیدتی و معنایی جامعه قرار دارند.

اندیشه‌های وبر در مورد رابطه عمیق کنش‌های اجتماعی و جهان‌بینی انسان‌ها، مانند یک ابزار تحقیق در اختیار پژوهندگان و مورخان قرار گرفت. میراث فکری وبر در مورد ضرورت تعمق در رفتار انسان‌ها و در نظر گرفتن نظام فکری و معنایی آنها به‌هنگام مطالعه جنبش‌های اجتماعی، در چند دهه گذشته، به‌خاطر خیزش‌ها و انقلاب دینی، مجدداً مورد تأکید قرار گرفته است. وبر همچنین در بحث از جنبش‌های اجتماعی، درباره منابع سه‌گانه مشروعیت و اقتدار - یعنی سنت، قانون و کاریزما - به تفصیل سخن گفت. به نظر او، اقتدار سنتی، مبنای وضعیت متعادل اجتماعی است، اما دو نیروی مخمل ممکن است این وضع را به هم بزنند: یکی، نیروی عقلانیت؛ دیگری، نیروی کاریزما. ازدید وبر، «عقلانیت» می‌تواند نیروی انقلابی بر ضد سنت باشد و اغلب هم‌چنین بوده است. نیروی عقلانیت، نخست موجب تغییر محیط اجتماعی و سپس دگرگونی جهان‌بینی مردم می‌شود. کاریزما، در وهله اول، زندگی درونی فرد را متحول می‌سازد؛ و به این معنا، کاریزما نیروی خلاقه عمده‌ای در تحول تاریخ به‌شمار می‌رود. (بشیریه، الف ۱۳۷۴: ۵۸)

بر مبنای اندیشه‌های وبر، اقتدار کاریزمایی، برعکس اقتدار سنتی و قانونی، براساس روابط «احساسی» و «غیرعقلانی» قرار دارد. مشروعیت کاریزماتیک، بر تسلط غیرمعمول مردم در برابر شخصیت مقدس و فضیلت قهرمانی یا ارزش‌های استثنایی یک شخص و فرامین او استوار است. شخصیتی که از کاریزما برخوردار است، از قانون فراتر است. او برای پیروان خود، تصویری از آینده بی‌عیب و نقص ارائه می‌دهد؛ تا وضعیت کنونی را تغییر دهد. معمولاً پیروان چنین شخصیتی در دوره‌ای به او می‌گروند که آرزوها و آمال خود را پایمال شده می‌بینند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۵۷)

در تحلیل علل پیروزی انقلاب اسلامی، بیشتر مورخان و پژوهشگران، نقش ویژه‌ای به شخصیت امام خمینی به‌عنوان رهبر قیام علیه رژیم سلطنتی اختصاص داده‌اند. از نگاه آنان،

امام خمینی همه ویژگی‌های یک رهبر کاریزماتیک را دارد. و پیروان او در دوره رهبری ایشان، مطیع و منقاد اوامر او بوده‌اند.

شخصیتی مثل حضرت امام را که مشروعیت سنتی (مرجعیت، شیخوخیت، سیادت) داشتند و مشروعیت انقلابی را هم کسب کردند و به‌عنوان شخصیتی فرهمند بر تارک انقلابی دوران‌ساز درخشیدند، می‌توان با نظریات «مشروعیت فرهی» و شخصیتی با جاذبه استثنایی توضیح داد. (حجاریان، ۱۳۷۷: ۴۵۲)

در آغاز، نظام جمهوری اسلامی براساس اقتدار کاریزمایی سنتی امام خمینی شکل گرفت. در این دوره که تا ارتحال رهبر انقلاب در سال ۱۳۶۸ به‌طول انجامید، امام خمینی از اقتدار عمیق و گسترده‌ای برخوردار بود و سخنان ایشان به منزله قانون تلقی می‌شد. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۷۰)

نتیجه‌گیری

افق تاریخ‌نگاران در سده بیستم، در نتیجه پژوهش‌هایی که در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی صورت گرفته، بسیار گسترش یافته است. ترجمه‌هایی که از کتاب‌ها و پژوهش‌های دانشمندان و محققان رشته‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاست، و رشته‌های مانند اینها انجام شده، ابزارهای تبیین و تفسیر رویدادهای تاریخی را در اختیار مورخان قرار داده است. یکی از دانشمندانی که آرا و اندیشه‌هایش بر پژوهندگان رشته‌های گوناگون از جمله تاریخ پژوهان تأثیرات آشکاری به‌جا نهاده، ماکس وبر است. اگرچه اندیشه‌های وبر پیرامون تحول جامعه غرب متمرکز است، اما برخی از وجوه آن بر تحولات و تغییرات و نیز روند تاریخ صد سال گذشته ایران منطبق است.

دو مفهوم دولت و نیز سلطه و اقتدار که در منظومه فکری وبر جایگاه ویژه‌ای دارند، برای محققان تاریخ معاصر جهت تفسیر دولت پهلوی و نیز رهبری امام خمینی به‌طور گسترده‌ای به‌کار رفته است. شناخت نحوه تأثیرپذیری محققان تاریخ ایران از دیدگاه ماکس وبر، و بررسی ابعاد گوناگون آن، در نقد تاریخ‌نگاری معاصر ایران گام سازنده‌ای به‌شمار می‌رود.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، چ ۱۲، تهران: نشر مرکز.

آرون، ریمون (۱۳۶۳). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ج دوم، ترجمه باقر پرهام، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

بشیریه، حسین (۱۳۷۴الف). *انقلاب و بسیج سیاسی*، چ ۲، تهران: دانشگاه تهران.

بشیریه، حسین (۱۳۷۴ب). *دولت عقلی: ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: علوم نوین.

بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *دییچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*. تهران: نگاه معاصر.

حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). *تشییع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیرکبیر.

حجاریان، سعید (اردیبهشت ۱۳۷۴). «ساخت اقتدار سلطانی: آسیب‌پذیری‌ها»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۹۲ - ۹۱، سال نهم، ص ۴۵.

حجاریان، سعید (۱۳۷۷). «بررسی نظریه‌های انقلابی با تکیه بر رهبری امام خمینی»، *پژوهش‌نامه متین*، سال اول، شماره اول، ص ۴۵۲.

روشه، گی (۱۳۷۲). *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.

زونیس، ماروین (۱۳۶۵). *شکست شاهانه*، ترجمه اسماعیل زند، چ ۲، تهران: نشر نور.

طاعتی، پوپک (۱۳۷۵). «انقلاب اسلامی ایران: یک تحلیل اجتماعی - فرهنگی»، *راهبرد*، شماره ۹ - بهار.

علمداری، کاظم (۱۳۷۱). «حامی پروری، مشخصه قدرت سیاسی»، *ایران فردا*، شماره ۶۴۴، صص ۱۳ - ۱۰.

فروند، ژولین (۱۳۶۲). *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نیاکان.

قره باغی، عباس (۱۳۶۵). *اعترافات ژنرال*، چ ۲، تهران: نشر نی.

کاسیرر، ارنست (۱۳۶۲). *افسانه دولت*. ترجمه نجف دریابندری: تهران: خوارزمی.

کوزر، لیوئیس (۱۳۸۳). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، چ ۱۱، تهران: علمی.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵). *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست*. دانشگاه تهران.

منوچهری، عباس (۱۳۷۶). «کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ و سلطانیسم ایرانی». *تاریخ معاصر ایران*، سال اول، شماره ۴، صص ۹ - ۱۸.

منوچهری، عباس (۱۳۸۰). *نظریه‌های انقلاب*، تهران: سمت.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، چ ۲، تهران: سمت.

وبر، ماکس (۱۳۷۴). *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیگران. تهران: مولن.

وبر، ماکس (۱۳۷۶). *دانشمند و سیاست مدار*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، دانشگاه تهران.

وینست، اندرو (۱۳۷۱). *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

هالیدی، فرد (۱۳۵۸). *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.

هانینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، چ ۱، تهران: نشر علم.

هدایت، مهدی‌قلی (مخبر السلطنه) (۱۳۶۳). *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.

هلد، دیوید (۱۳۶۹). *مال‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: روشنگران.

۵۴ تأثیر ترجمه نظریه‌های ماکس وبر بر دیدگاه مورخان ایرانی

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹). *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

Goodwin, Geff and Theda skocpol (1989). "Explaining revolution in the third world", *politics and society*, vol. 17, P.489.